

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسِبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا تُكْرَأُ (۸) فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا (۹) أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا (۱۰) رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا (۱۱)﴾

سوره مبارکه «طلاق» که در مدینه نازل شد، عناصر محوری این سوره تشکیل خانواده براساس معروف و عدل است. کلمه معروف یعنی چیزی که «يعرفُهُ العقلُ و النقلُ». مستحضرید که عقل در مقابل شرع نیست، در مقابل نقل است. شرع مقابل ندارد. شارع مقدس گاهی مطالب را از راه عقل می‌فهماند، گاهی از راه نقل. این طور نیست که - معاذالله - ما دو تا قانونگذار داشته باشیم یک قانونگذار به نام عقل، یک قانونگذار به نام شرع. عقل به هیچ وجه به نحو سالبه کلیه مقنن نیست، قانونگذار نیست. عقل چراغی است که قانون‌شناس است. حتی «العدل حسن، الظلم قبیح» این را عقل می‌شناسد، نه وضع بکند، زیرا قبل از اینکه عقلی در عالم خلق بشود این قوانین بود، بعد از مرگ عقلا هم این قوانین سرجای خود محفوظ است. آن عاقل چه حکیم باشد چه فقیه باشد چه اصولی، این

می‌فهمد که «العدل حسن» نه اینکه «العدل حسن» را پایه بگذارد، زیرا قبل از خلقت بوعلی‌ها این قانون بود، بعد از مرگ اینها هم این قانون هست. عقل در مقابل شرع نیست، عقل در مقابل نقل است و شارع مقابل ندارد براساس توحید. قانون را شارع وضع می‌کند.

به هر تقدیر، آنچه را که نزد عقل معروف است، آنچه نزد نقل معروف است، آن را می‌گویند: ﴿فَأَمْسِكُوهُمْ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُمْ بِمَعْرُوفٍ﴾ یا ﴿وَأَتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ﴾. اگر خواستید برای مسائل خانوادگی مؤتمر، کنگره، نشست یا پیش‌نشست داشته باشید، باید براساس مطالبی باشد که «يعرفه العقل و النقل»، نکره نباشد. یعنی عقل آن را به رسمیت بشناسد، نقل آن را به رسمیت بشناسد و مانند آن. آن وقت چنین جامعه‌ای که از خانواده معروف و معقول نشأت گرفته است این جامعه می‌شود متمدن. در این جامعه طلاق نیست، در این جامعه شکاف نیست، و هکذا.

بعد از اینکه این مسائل را فرمودند، می‌فرمایند بعضی از جوامع است که این حرف‌ها را گوش دادند که پایانش می‌فرماید نتیجه خوب گرفتند. اما خیلی از جوامع هستند که این حرف‌ها را گوش ندادند. می‌بینید جامعه‌ای که صد درصد جاهلیت جهلا داشت، این قرآن آنها را طرزی تربیت کرد که بزرگ‌ترین امپراطوری‌های عصر خودشان را فتح کردند. مستحضرید که حجاز یک حیاط خلوتی بود برای ایران و روم. ایران را که نمی‌گفتند کشور شاهی و سلطنت؛ می‌گفتند کشور شاهنشاهی. این کشور شاهنشاهی از آن جهت که نه تنها از افراد خود باج و مالیات می‌گرفت، از کشورهای کوچک هم مالیات و باج می‌گرفت، می‌شد کشور شاهنشاهی. قطب یک منطقه وسیعی بود. این کشور شاهنشاهی که خراسان شرقی و غربی هر دو در اختیارش بود که الآن خراسان شرقی شده بلخ و بخارا، غربی شدیم ما. بحرین جزء ایران بود، افغانستان جزء ایران بود، اینها کلاً یک منطقه وسیع شاهنشاهی بود.

اینها را چه کسی فتح کرد؟ یک مُشت عرب‌هایی از حجاز آمدند که حجاز برای ایران یک حیاط خلوت بود. شما وقتی جاهلیت حجاز را می‌بینید، می‌بینید که اینها سگان خودشان را حفظ می‌کردند بچه‌های خودشان را می‌کشتند. همان‌هایی که ﴿وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ﴾^۱ چقدر این کتاب، کتاب شیرین است! ما چون در فارسی ابزارمان خیلی کم است، فرد یا جامعه‌ای که دستش خالی است را می‌گوییم گدا. گدا بار علمی ندارد؛ اما قرآن که نمی‌گوید گدا که «لا یجد شیئاً». ملّتی که جیبش خالی است کیفش خالی است قرآن از او به گدا یاد نمی‌کند؛ به فقیر یاد می‌کند. فقیر به معنی گدا نیست، چون بار علمی ندارد؛ فقیر یعنی ملّتی که ستون فقراتش شکسته است. کسی که ستون فقراتش شکسته است و ویلچری است، عرب به او می‌گوید فقیر. ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ﴾^۲ برای اینکه ملّتی که جیبش خالی است کیفش خالی است، ویلچری است، این قدرت قیام ندارد.

در سوره مبارکه «نساء» هم فرمود آقایان! مال ستون فقرات یک ملّت است، عامل قیام است، مواظب باشید بیگانه تصرف نکند: ﴿لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَاماً﴾^۳، قیام یک ملّت به چیست؟ به اینکه جیبش پر باشد کیفش پر باشد، به بیگانه نیازمند نباشد. اگر جیبش تهی بود کیفش خالی بود طبق سوره «نساء» قیام ندارد، وقتی قیام نداشت می‌شود فقیر. فقیر یعنی ستون فقراتش شکسته است. این مال‌اندوزی را مذمت می‌کند تکاثر را مذمت می‌کند، ولی کوثر را می‌پروراند: «نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ»^۴ این کتاب بوسیدنی است! ای کاش هر شب به ما می‌گفتند قرآن به سر بکنید!

۱. سوره تکویر، آیه ۸.

۲. سوره توبه، آیه ۶۰.

۳. سوره نساء، آیه ۵.

۴. نهج الفصاحة، ص ۷۸۶.

مال را می‌گوید آبروی یک ملت است، شما می‌دانید به هر حال در حوزه و دانشگاه هستید ما نه در حوزه فنی داریم و علمی داریم به نام علم لغت، نه در دانشگاه‌ها. ما نحو داریم، صرف داریم، عروض داریم، قافیه داریم، اینها علم است؛ اما علمی به عنوان علم لغت ما نداریم، برای اینکه ما ابزار لغت را نداریم، سرمایه لغت نداریم. ما چند تا لغت داریم که در کتاب لغت است هر وقت محتاج شدیم به کتاب لغت مراجعه می‌کنیم. اما عرب و عربی فتی دارد علمی دارد به نام علم لغت. ما مثلاً وقتی که از تخم گندم و جو و برنج و همه اینها را که می‌خواهیم در فارسی اسم ببریم از تخم مرغ و تخم شتر مرغ و همه اینها را می‌گوییم تخم؛ یعنی «تاء و خاء و میم»! اما عرب برای همه اینها حساب دارد می‌گوید اگر مثل جو و گندم باشد به آن می‌گویند «بذر» با ذال یعنی با ذال! و اگر نظیر سبزی‌ها باشد «بزر» با «زاء» یعنی «زاء اخت الراء». ده‌ها کتاب درباره لغات نوشته شده است. ما لیوان را می‌گوییم لیوان! آب داشته باشد می‌گوییم لیوان، نداشته باشد می‌گوییم لیوان، پر باشد می‌گوییم لیوان، نصف باشد می‌گوییم لیوان. اینها چهار تا اسم دارند برای این چهار تا کار. پر باشد یک نحوه می‌گوید، نیمه پر باشد به یک نحو دیگری می‌گوید، خالی باشد به نحوی دیگر می‌گوید. این «کأس» را به چه می‌گویند؟ «دهاق» به چه می‌گویند؟ هر ظرفی را که نمی‌گویند «کأس». خالی باشد یک اسم دارد، پر باشد یک اسم دارد. فارسی کجا عربی کجا! این قرآن که عربی مبین است لغت دارد؛ یعنی علمی است به نام علم لغت، این توانست همین جاهلیت جهلا را که سگ‌ها را در سال خشکسالی نگه می‌داشتند بچه‌ها را می‌کشتند. فرمود: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ﴾^۵، فرمود «خشية فقر»، فقر در جای دیگر است. فقر یک نکته ادبی بود. «املاق» ما می‌گوییم گدایی. گدایی حرف علمی نیست. فرمود می‌دانید ملتی که جیبش خالی است کیفش خالی است چه به او می‌گویند؟ این ملت متملق در می‌آید،

چاپلوس در می‌آید، یا غربی در می‌آید، یا شرقی در می‌آید یا به این تَمَلَّق می‌گوید یا به آن تَمَلَّق می‌گوید. بی‌مالی انسان را به املاق می‌کشاند. شما باید مَلَّت سرفراز باشید، چاپلوس نباشید.

این کتاب کتابی سرتاپا علم است. این قرآن کجا کتاب‌های دیگر کجا؟! عربی کجا فارسی کجا و ترکی کجا؟! ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَشِيَّةً﴾، آنها برای گدایی می‌کشتند. قرآن می‌فرماید مَلَّت که جیش خالی است سر از املاق در می‌آورد. این بیان نورانی حضرت امیر در نهج هم این است که «إِذَا أُمْلَقْتُمْ فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ»^۶ «إِذَا أُمْلَقْتُمْ» مثل ﴿إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ﴾^۷ یعنی ببینید در آستانه چاپلوسی هستید با خدا معامله کنید از نظر تجارت. در راه خدا صدقه بدهید، مشکلات دیگران را حل کنید، فقر فقرا را برطرف کنید.

در این بخش‌ها شما نگاه کنید ببینید در سال خشکسالی عرب چه کار می‌کرد؟ اینها چون دامدار بودند، سگ‌هایشان را حفظ می‌کردند می‌گفتند که دام ما را این سگ‌ها حفظ می‌کنند این بچه‌هایشان را می‌کشتند چه دختر چه پسر. ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَشِيَّةً إِمْلَاقٍ﴾، آنجایی که خشکسالی می‌شد بچه‌ها را می‌کشتند این سگ‌ها را حفظ می‌کردند. این عرب را طرزی تربیت کرد که آمدند امپراطوری ایران را فتح کردند، با چه چیزی فتح کردند؟

پس این کتاب آن ظرفیت را دارد. ما به دنبال کشورگشایی نیستیم، ولی به دنبال این هستیم که غرب طمع نکند شرق طمع نکند این کشور مستقل است. استقلالمان را حفظ بکنیم. فرمود ببینید در تمام این جزئیات فرمود خانواده خانواده برای خانواده کنگره تشکیل بدهید که مبدا طلاق راه پیدا کند! اگر هم طلاق دادید: ﴿فَأَمْسِكُوهُمْ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُمْ بِمَعْرُوفٍ﴾، در جریان شما ﴿أَشْهَدُوا ذَوِي عَدْلٍ﴾: عدالت بیاید، معروف بیاید،

۶. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، حکمت ۲۵۸.

۷. سوره مائده، آیه ۶.

معرفت بیاید، تا خانواده حفظ بشود. این خطر را حوزه و دانشگاه باید بفهمد یعنی بفهمد! مرتب معروف، معروف، معروف، معروف! مگر این سوره چقدر است؟ چند تا آیه دارد؟ این سوره بیش از دوازده آیه ندارد چندین بار این کلمات را تکرار کرد: ﴿فَأَمْسِكُوهُمْ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُمْ بِمَعْرُوفٍ﴾، ﴿وَأَتِمُّوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ﴾. این می شود نور. اینکه می فرمایند: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾، همین است. در اینجا فرمود بعضی ها حرف ما را گوش دادند راحت زندگی کردند. بعضی ها حرف ما را گوش ندادند، ما نصیحت کردیم پیغمبر فرستادیم قرآن فرستادیم برای دو کار: یکی اینکه حرف های خدا را برسانند؛ دیگر اینکه مدیریت جامعه را به عهده بگیرند. فرمود انبیا فرستادیم برای دو کار، مرسلین فرستادیم برای دو کار: اول اینکه قانون ما را ابلاغ بکنند، دوم اینکه قانون ما را به خوبی اجرا بکنند. کار رسول اجرای برنامه های الهی است بعد از ابلاغ؛ لذا می فرماید که آن منطقه هایی که از این دو تا کار فاصله گرفتند گرفتار عذاب شدند: ﴿وَكَأَيِّنْ﴾؛ یعنی چه بسیار. ﴿مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا﴾، یک؛ ﴿وَ﴾ ﴿رُسُلِهِ﴾، دو. مستحضرید رسول دو تا کار دارد: یکی امر الهی را ابلاغ می کند که چه چیزی واجب است و چه چیزی حرام است. دیگر اینکه قوانین الهی را اجرا می کند. اجرائیات تدبیر است نصب و عزل می خواهد؛ لذا فرمود اینها نه امر الهی را که آن احکام شرعی است رعایت کردند، نه دستورهای پیامبر را که مدیر اجرایی احکام ماست رعایت کردند. آن جا که ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾^۸، یعنی همین! یعنی در مشاجرات کسی می خواهد که حرف اول را بزند یا پراکنده است؟ رسول ضمن اینکه مبلغ احکام الهی است مجری دستورات الهی هم هست. کجا صلح کنیم؟ کجا بجنگیم؟ چه چیزی ارزان باشد؟ چه چیزی گران باشد؟ چه کسی نصب بشود؟ چه کسی سمت دارد؟ اینهاست. چه کسی مسئولیت داشته باشد اینها را رسول معین می کند. فرمود اینها نه آن احکام

شرعی را رعایت کردند نه رهبری پیغمبر را گوش دادند: ﴿عَتَّتْ﴾، عَتَوَّ و طغیان کردند ﴿عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا﴾ که مربوط به احکام شریعت است. ﴿وَأَرْسَلَهُ﴾؛ یعنی امر رسل او که تدبیر امور است. وقتی که حضرت کسی را نصب کرده گفت اُسامه در فلان جنگ سمت دارد: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جَيْشِ أُسَامَةَ»^۹ بعد از فتح مکه عاملی برای مکه گذاشته که ابن هشام نقل می‌کند این کسی که حالا به صورت فرماندار مکه شد رسماً اعلام کرد که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای من روزی یک درهم قرار داد که حقوق من است: «اجاع الله كبد من جاع على درهم»^{۱۰} این را فرماندار رسمی مکه بعد از فتح مکه به مردم اعلام کرد. گفت روزی یک درهم حقوق من است خدا گرسنه کند شکم آن کارمندی که به حقوق حلالش نسازد. مکه با این اداره شد. او رسماً اعلام کرد، او یک جوان بود. شما ملاحظه کنید این فرمانداری که پیغمبر بعد از فتح مکه در مکه نصب کرد سنّ زیادی داشت یا نداشت؟! اوایل رشدش بود. گفت اگر کسی به حقوق حلالش نسازد خدا شکم او را گرسنه کند. اینها بودند آمدند ایران را فتح کردند. ما حالا قصد لشکرکشی به هیچ جا نداشتیم و نداریم؛ اما بیگانه حق طمع ندارد اینجا، و این را با همین آیات می‌شود حلّ کرد. ما مادامی که یک حقیقت و یک نور باشیم جامعه را می‌توانیم روشن کنیم. فرمود: ﴿وَكَأَيُّنَ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا﴾، یک؛ ﴿وَأَرْسَلَهُ﴾؛ یعنی امر رسل او، دو؛ رسل می‌دانید امر جدایی که ندارد. فقط اجرای اوست؛ منتها در اجرا کسی را نصب می‌کند برای فلان کار، کسی را عزل می‌کند از آن کار.

بعد فرمود چنین قریه‌ای ﴿فَحَاسَبُنَا حِسَاباً شَدِيداً﴾، اگر ظلم کرده، فرمود با حساب محاسبه کردیم کیفر اینها را عذاب اینها را تنظیم کردیم. اینها را گفتیم: ﴿فَأَمْسِكُوهُمْ بِمَعْرُوفٍ﴾، نکردند. ﴿فَارْقُوهُمْ بِمَعْرُوفٍ﴾ نکردند ﴿وَآتَمِرُوا بِبَيْنِكُمْ بِمَعْرُوفٍ﴾ نکردند، ﴿عَذَّبْنَاهَا عَذَاباً تُكْرَأُ﴾، آنها معروف را عمل نکردند چیزی که عقل و نقل آن را به

۹. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۰، ص ۴۳۲.

۱۰. التفسیر الحدیث: ترتیب السور حسب النزول، ج ۹، ص ۳۰۸.

رسمیت می‌شناسد. ما هم آنها را گرفتار عذابی کردیم ناشناس: ﴿عَذَابًا نُكْرًا﴾ که چنین چیزی اینها نمی‌شناختند که از کجا دارند چوب می‌خورند! ﴿فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا﴾، «وبال» هم به معنی عِقَاب و عذاب است و این کوبه‌هایی که قبلاً می‌کوبیدند این فرش‌ها را که گرد آن بیفتد به اینها می‌گفتند «وَبِيلَ». این کوبه‌ها را که می‌کوبند می‌کوبند، می‌گفتند «وَبِيلَ». بعضی از علمای اخلاق می‌گفتند - در کتاب‌هایشان هم نوشتند - که این فشارهایی که گاهی احياناً بر کسی می‌آید نظیر این کوبه‌هایی است که به این فرش‌ها می‌زنند. الآن کسی که این کتاب‌های فارسی و عربی را می‌خواند متوجه نمی‌شود این نه برای اینکه خیلی علمی است برای اینکه اصطلاحش از بین رفته است. قبلاً شما باید دیده باشید آنها که سَنَشان قدری زیاده‌تر است، ما قبلاً قالیشویی و فرش‌شویی و اینها را نداشتیم، این فرش‌ها که وقتی خاک می‌گرفت می‌بردند در همین کنار رودخانه‌ها با یک چوب‌های بزرگی اینها را می‌زدند می‌زدند می‌زدند که خاک‌هایش برود. این گردگیری می‌کردند چون این فرش را بخواهند بتکانند سنگین بود. این فرش‌ها را می‌زدند با این کوبه‌ها که خاک‌هایش برود. آن بزرگان اخلاق می‌گفتند اگر یک وقت کسی فشاری دید خدای سبحان دارد با این فشار تنبیه می‌کند که آن گردهای معصیتش برود. حالا اگر کسی به این شعرهای آن نثرها برسد معنایش را متوجه نمی‌شود؛ اما نه برای اینکه این علمی است؛ آن روز یک چیز روشنی بود الآن برای خیلی‌ها قابل حلّ نیست که این شاعر چه می‌خواهد بگوید یا این معلم اخلاق چه می‌خواهد بگوید، اینها کوبه است برای بیرون رفتن این چه می‌خواهد بگوید؟ ولی برای مردم آن روز خیلی روشن بود.

غرض این است که این گاهی گردگیری است گاهی فشار است برای اینکه آن گردها برود؛ اما برای اینها این طور نیست. و بیل است کوبیدن است برای اینکه خود اینها را خورد بکند، چون آن مهلت‌ها داده شد. ﴿فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا﴾، خسارت می‌بینند. خسارت این است که سرمایه را بدهد و چیزی نگیرد.

مشکل این بدبخت‌ها این است که عوض و معوض هر دو را به کسی می‌دهند. اگر کسی در راه ذات اقدس الهی معامله بکند عوض و معوض هر دو را خدا به او می‌دهد. ﴿مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾، چه می‌شود؟ ﴿فَاسْتَبْشِرُوا بِالَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ﴾^{۱۱} چه می‌شود؟ ﴿هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ﴾^{۱۲} تجارت کردیم جانتان را مالتان را به خدا دادید خدا چه کار بکند؟ این جان را می‌پروراند می‌پروراند مال را به کوثر می‌رساند هر دو را تحویل ما می‌دهد. معامله با خدا این است که عوض و معوض هر دو را به ما می‌دهد. معامله با شیطان این است که عوض و معوض هر دو را می‌گیرد. ما باید سواری بدهیم. این ﴿لَا حَتَنَکَ﴾^{۱۳} که چند بار گذشت همین است. «احتنک الفرس»؛ یعنی این سوارکار بر اسب سوار شد، یک؛ گردنش را دهنه زد گرفت، دو؛ حالا سواری می‌گیرد، سه. شیطان گفت من احتناک می‌کنم: ﴿لَا حَتَنَکَ ذُرِّيَّتُهُ﴾؛ من سواری می‌خواهم! این طور نیست اگر کسی همراه شیطان رفت شیطان چیزی به او بدهد سواری می‌خواهد عوض و معوض هر دو را شیطان می‌برد. اما تجارت با خدا عوض و معوض هر دو را خدا به انسان می‌دهد؛ یعنی روح کامل با همه کوثرهایی که ذات اقدس الهی به او داد؛ لذا آنها خسارت می‌بینند؛ یعنی دادند و چیزی نگرفتند، روح را دادند جان را دادند عمر را دادند و چیزی نگرفتند.

﴿أَعِدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا﴾، مستحضرید ما ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾^{۱۴} داریم، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾^{۱۵} داریم، «یا ایها، یا ایها» فراوان داریم، مهم‌ترینش ﴿يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ﴾ هست که بهترینش همین تعبیرهاست که ذات اقدس الهی می‌فرماید شما که دارای لب و مغز هستید مواظب باشید چه کار بکنید؟ به این دو

۱۱. سوره توبه، آیه ۱۱۱.

۱۲. سوره صف، آیه ۱۰.

۱۳. سوره اسراء، آیه ۶۲.

۱۴. سوره بقره، آیات ۲۱ و ۱۶۸؛ سوره نساء، آیه ۱.

۱۵. سوره بقره، آیات ۱۰۴، ۱۵۳ و ۱۷۲.

اصل عنایت کنید: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا﴾، ما چه کار کردیم؟ ما این دو تا کار را کردیم: هم قانون دادیم، هم قانون شناس و مجری: ﴿قَدْ أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا﴾، که ﴿جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾، این ذکر است. ﴿رَسُولًا﴾ که این ذکر شناس است، یک؛ عامل به ذکر است، دو؛ مجری ذکر است در بین شما، سه. اینها را کنار هم ذکر کرده است. این رسول به معنای جبرئیل نیست «کما ذهب إليه زمخشری»^{۱۶} و مانند آن. رسول یعنی وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم). این آن قدر قرآنی است که عطف بیان قرآن ذکر شده است منظور از «ذکر» پیغمبر نیست، منظور از «ذکر» قرآن کریم است؛ لکن این قرآن کریم در قرآن ناطق تجلی کرده است؛ لذا این رسول عطف بیان قرآن قرار گرفت، نه اینکه منظور از ذکر پیغمبر است. ﴿قَدْ أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا﴾، این ذکر کیست؟ نه ذکر چیست! این ذکر کیست؟ چون حی است خودش. اگر چیزی زنده نباشد که زنده کننده نیست. در سوره «انفال» فرمود: ﴿اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾؛^{۱۷} اگر قرآن ما را زنده می کند خودش زنده است. اگر زنده نباشد چگونه عامل حیات بخش است؟ فرمود: ﴿ذِكْرًا * رَسُولًا﴾، آن قدر این قرآن ناطق و صامت باهم یکی هستند که این رسول عطف بیان همین قرآن است. فرمود ما قرآن فرستادیم پیغمبر فرستادیم دیگر با «واو» ذکر نکرده است. پیغمبر همان قرآن ناطق است، ﴿مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾^{۱۸} یعنی این قلمرو لبان مطهرش وحی است. این - معاذ الله - از خودش که چیزی ندارد.

پرسش: امکان دارد که بگوییم منظور از «ذکر» همان رسول است؟

پاسخ: نه، این قرآن را که باید بگوییم اصل است.

پرسش: ...

۱۶. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص ۵۶۰.

۱۷. سوره انفال، آیه ۲۴.

۱۸. سوره نجم، آیه ۳.

پاسخ: خیلی‌ها گفتند ﴿رَسُولاً﴾ عطف بیان آن است منظور از ذکر، خود قرآن باید باشد، نه اینکه منظور از ذکر فقط پیغمبر است از قرآن هیچ سخنی نیست. این غفلت را هم نباید کرد. ﴿قَدْ أُنْزِلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولاً﴾، ما قرآن ناطق، ناطق قرآن که یکی هستند فرستادیم. آن وقت از همین جا می‌شود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي»^{۱۹} به دست آورد. اینها یک حقیقت هستند؛ منتها حالا ظاهر بدنشان دوتاست، ظاهر جسمشان دوتاست، لفظشان دوتاست.

﴿قَدْ أُنْزِلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا﴾، برای اینکه «امر الله» مشخص بشود. ﴿رَسُولاً﴾، تا مجری و مدبر مشخص بشود. قبلاً فرمود آن قریه ﴿عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا﴾، یک؛ ﴿وَرُسُلِهِ﴾، دو. به هر حال قانون یک مجری می‌خواهد یا نمی‌خواهد؟ یک مفسر می‌خواهد یا نمی‌خواهد؟ یک عامل اجرایی می‌خواهد یا نمی‌خواهد؟ این طور نیست که امر «وضوء» بشود هر کسی کارهایی را بتواند انجام بدهد. آن مسائل شخصی البته هر کسی انجام می‌دهد. یک بیان نورانی حضرت امیر دارد که به هر حال جامعه یک رهبر می‌خواهد این طور نیست که همین طور غوغا و «وضوء» باشد. این رهبر اگر الهی بود همان قرآن ناطق است؛ لذا فرمود: ﴿قَدْ أُنْزِلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولاً﴾. در آن جا هم درباره آنها دو امر را ذکر کرد: امر خدا؛ امر رسل. اینجا هم «امر الله» و «ذکر الله». این ﴿يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ﴾، این ﴿يُخْرِجُ﴾ را به الله برگردانید بالاصالة درست است، به قرآن برگردانید که کلام خداست از یک نظر درست است. به رسول از آن جهت که فرستاده خداست برگردانید درست است؛ اما بالاصالة ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^{۲۰}، اینکه می‌گویند توکل کنید که بحث آن به خواست خدا فردا خواهد آمد، این است که انسان طوری به جایی برسد که از نظر علمی که این مطلب هست که سراسر جهان ستاد و سپاه الهی‌اند ما

۱۹. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۸.

۲۰. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

چیزی نیستیم که در برابر عالم باشیم، ما هم در مجموعه هستیم. این بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودُهُ وَجَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ ... وَخَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ»^۱ همین است. دست و پای ما سربازان الهی هستند مشکل اساسی ما این است که می‌گوییم خدایی هست و عالم را دارد اداره می‌کند ما هم هستیم، خیر! ما هم هستیم با توحید سازگار نیست. اعضا و جوارح ما مأموران الهی هستند. ما با این اعضا و جوارح خلاف نکنیم بگذاریم هر چه او می‌خواهد بگوید ما هم انجام بدهیم، این می‌شود توکل. توکل معنایش این نیست که من اینجا نشستم خدایا کار مرا انجام بده! توکل معنایش این است که من باور کنم اعضا و جوارح من ستاد و سپاهیان الهی هستند، یک؛ من هم در این دریا دارم شنا می‌کنم، دو؛ تا برسد به جایی که خدا به ما بفرماید که ﴿قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ﴾^۲، سه. فرمود بروید در میدان من با دست شما کار را انجام بدهم. ما برویم در میدان اقتصاد خدا با دست ما کار را انجام بدهد. چرا گفتند وقتی می‌خواهید کشاورزی کنید یک مشت گندم بگیرید رو به قبله بایستید این آیه را بخوانید: ﴿أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾^۳ این را ائمه به ما گفتند،^۴ یعنی چه؟ یعنی باور کنیم که ما یک کشاورز داریم یک یک حارث. یک حارث داریم یک زرع. خدا فرمود حواستان جمع باشد شما کشاورز نیستید؛ شما این بذرها را از انبار بعد از شیار کردن به زمین منتقل می‌کنید، ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ﴾ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ^۵ این احتجاج الهی است. به کشاورزها می‌فرماید، شما کارتان این است که گونی این بذرها را از انبار می‌گیرید در این خاک‌ها می‌ریزید همین! این می‌شود حارث. اما اینکه این مرده را زنده می‌کند به آن خوشه می‌دهد شاخه می‌دهد ریشه می‌دهد یکی را به طرف درون خاک یکی را بیرون خاک یکی می‌شود ریشه یکی می‌شود شاخه، آن ما

۱. نهج البلاغة (للصحي صالح)، خطبه ۱۹۹.

۲. سوره توبه، آیه ۱۴.

۳. سوره واقعه، آیه ۶۴.

۴. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۲۶۲.

۵. سوره واقعه، آیات ۶۳ و ۶۴.

هستیم. زارع یعنی حیات بخش! این احتجاج نیست؟ این خودمانی حرف زدن نیست؟ ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ﴾ * ا
 اَنْتُمْ تَزْرَعُوْنَ اَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾، این که ائمه که قرآن ناطق هستند فرمودند مستحب است یک کشاورز یک مقدار
 گندم در دستش بگیرد رو به قبله بایستد این آیه را بخواند بعد به دل خاک بپاشد. آن وقت این یقیناً سبز می شود.
 توکل معنایش این نیست که من اینجا هستم خدا کار مرا انجام بدهد. توکل این است که من بیفتم زیر مجموعه،
 دست من بشود قوای اجرایی او، چطور مجاهدی که در میدان جهاد پیروز می شود خدا می فرماید با دست تو من
 پیروز کردم شما را، ﴿قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ﴾،^۱ اینجا «یرزق الناس بأيدينا» چرا نشود؟! ما که با کتاب و
 نوشتن و قلم چرا «بهدی الله بایدینا» نباشد؟ خدا که به نوشته ها قسم می خورد. چرا به نوشته ما قسم نخورد؟ مگر
 نفرمود: ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾؛^۲ قسم به نوشته ها قسم به مقاله، قسم به کتاب، چرا ما او نباشیم؟ این کدام
 نوشته هاست که خدا قسم می خورد؟ فقط برای ائمه و اینهاست؟ یا برای ماهاست؟ برای ماها هم هست. فرمود
 قسم به مقاله ها، قسم به کتاب، ﴿ن﴾، مرکب. ﴿وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾؛ یعنی «ما یسطرونه»؛ یعنی به مکتوبات، به
 این خطوط، من به تک تک این جمله ها قسم می خورم. چرا ما این طور نباشیم؟ چرا به نوشته ما قسم نخورد که
 جامعه را هدایت بکند؟ این راه که باز است. چرا ما این طور نباشیم؟ راه هست امیدواریم که همه - إن شاء الله - این
 طور باشیم.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. سوره توبه، آیه ۱۴.